

بررسی شاخص‌های هویتی کردهای جنوب از دیدگاه دانش Ethnicity

پروفسور فریرز (م. رضا) همزه‌ای

فصلنامه پژوهشی، فرهنگی و هنری فرهنگ کرمانشاه

دوره جدید، شماره ۴ و ۵. پیاپی ۱۳ و ۱۴، تابستان و پاییز ۹۳

چکیده:

پیامدهای ویرانگر برخورد و هم‌ستیزی میان هویت‌های قومی و ملی در سده بیستم میلادی، سبب پدید آمدن شاخه تازه‌ای در دانش مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی گردید که با نام Ethnicity در زمان کوتاهی به یکی از شکوفاترین و مهم‌ترین شاخه‌های دانش اجتماعی نوین تبدیل گردید. برخی از پژوهش‌های انجام شده نخستین در این میدان از سوی بنیان‌گذار این شاخه، یعنی فردریک بارت در میان قوم‌های ایرانی مانند بلوچ‌ها و پشتون‌ها بوده است. بارت پژوهش مهمی را نیز در میان فدراسیون ایلی کردان جاف به پایان رساند. در همین راستا، در پژوهش در دست نیز برای نخستین بار، به شاخص‌های هویتی کردهای جنوب از دیدگاه دانش نوین Ethnicity پرداخته می‌شود. در این پژوهش، تنها به آن بخش از شاخص‌های هویتی پرداخته شده است که پیرو این دانش، در میان عامل‌های هویتی Objective در برابر عامل‌های subjective قرار گرفته‌اند. این عامل‌ها می‌توانند در زمان‌هایی به عنوان Ethnic Marker نقش نهایی را در تعیین هویت گروهی و قومی‌سازی کنند. این عامل‌های هویتی در میان کردان جنوب، عبارتند از زبان، زیستگاه، آیین و جلوه‌های ویژه فرهنگی مادی و غیرمادی، مانند فرهنگ پوشش و موسیقی و ادبیات.

واژگان کلیدی: قوم‌شناسی، هویت گروهی، کردهای جنوب، میانرودان و زاگرس، کله‌ر و لک، فرهنگ مادی و غیر مادی، هوره و مور

سخن آغازین

سخن این نوشتار درباره کردانی است که امروزه در سرزمین‌های زاگرس میانه، از جنوب استان کرمانشاه تا خوزستان در استان‌های دیگری مانند ایلام، لرستان و همدان زندگی کرده و به گویش‌هایی سخن می‌گویند که از دیدگاه زبان‌شناسی، نام کردی جنوبی برایشان برگزیده شده است. فرهنگ این مردم، به شکل شگفت‌انگیزی از چشم پژوهشگران ایرانی و بیگانه به دور مانده است. این، با وجود شمار فراوان و ارزش فرهنگی بسیار این مردم است که خود، میراث‌دار یکی از با ارزش‌ترین بخش‌های فرهنگ ایرانی می‌باشند. البته به تازگی برخی از پژوهشگران پیش‌تاز، به اهمیت این مردم و سرزمین‌شان پی برده و چنین می‌نمایند که با شناسایی بیشتر فرهنگ ایشان، در آینده نزدیک، توجه بسیاری از دانشمندان و فرهنگ‌دوستان را به خود جلب نمایند. از سوی دیگر، نوشته‌هایی که درباره فرهنگ بخش‌های گوناگون سرزمین‌های باختری ایران انتشار یافته‌اند، به صورت گردآوری‌هایی هستند که نیاز به بررسی‌های روشمند با به کارگیری ابزارهای علمی دارند. به همین جهت برای نمونه، در این جا به یک بررسی کوتاه درباره هویت این مردم، از دیدگاه دانش قوم‌شناسی یا Ethnicity و هم چنین در میدان جامعه‌شناسی فرهنگی پرداخته می‌شود.

دانش قوم‌شناسی یا Ethnicity در دو - سه دهه گذشته، به گسترش چشمگیری در جهان دست یافته و به یکی از شکوفاترین شاخه‌های دانش اجتماعی و به ویژه مردم‌شناسی تبدیل گردیده است. ریشه شکوفایی این شاخه از دانش مردم‌شناسی، در این واقعیت نهفته است که سده بیستم میلادی، سده‌ای بود که در آن جامعه‌های توده‌ای و شهرهای کلان، در همه گوشه‌های کره زمین سر برافراشتند و مردم در گروه‌ها و فرهنگ‌های گوناگون، ناگهان در فاصله بسیار کمی، در کنار هم ساکن شدند و داد و ستدها و برخوردهای فرهنگی آغاز گردید. بدین ترتیب، فرهنگ‌هایی که در گذشته به صورت جزیره‌هایی دور افتاده پرورش یافته بودند، در برابر یکدیگر قرار گرفتند و به برابری و هم‌ستیزی با یکدیگر پرداختند. در همین راستا، برخی هویت‌های فرهنگی در زیستگاه تازه، یا خود را در برابر دیگران در خطر نابودی احساس کردند و یا در هوس گسترش و چیرگی بیشتر خود بودند. از سوی دیگر، برخی از گروه‌های دسته دوم که دارای پشتیبانی‌های سیاسی یا اقتصادی بودند، به تلاش برای گسترش و چیرگی خود به بهای نابودی فرهنگ‌های کوچکتر، برای نگهداری برتری‌های سنتی خود پرداختند. در سده بیستم میلادی، گسترده‌ترین شکل واکنش این فرهنگ‌های کوچک، در شکل پذیرش و یا رد فرهنگ فراگیرنده جلوه کرده است؛ ولی خواه نا خواه در هر دو شکل، زیاده روی‌های فراوان صورت گرفت. اما این بیشتر در شکل رد کردن دیگران بود که سبب شد، تا هم‌ستیزی قومی و جنگ‌های خونین یکی از ویژگی‌های سده گذشته از آغاز تا پایان شود که البته، فراز بدفرجام آن در جنگ خانمان سوز جهانی دوم نمایان شد که به تازگی، شصتمین سالگرد آن در اروپا جشن گرفته شد.

به گفته گیورگی الورت، مردم‌شناس بنام آلمانی، اگر چه مارکس و انگلس پیش‌بینی نموده بودند که سده بیستم میلادی، سده پیکارهای طبقه‌ای خواهد بود، به راستی دیدیم که همه این سده، با آتش و خون در جنگ‌های ملی‌گرایانه و قومی رنگ گرفت.

همین جنگ‌ها و خونریزی‌های بی‌اندازه سبب شد تا دانشمندان جهان، بیش از پیش به کند و کاو و تکاپو برای دریافت درست‌تر این پدیده پردازند و پژوهش‌های فراوانی نیز در میدان قوم‌شناسی انجام پذیرفت. انستیتوهای پژوهشی بسیاری در سراسر جهان، برای چند دهه پیاپی، به تلاش در بررسی پدیده هویت گروهی و عامل‌های تأثیرگذار بر آن، دست زده و در این راستا، به پیشرفت‌های بسیار چشم‌گیری نیز رسیدند.

بی‌گمان یکی از چهره‌های برجسته در راستای پژوهش‌های قوم‌شناسی همانا مردم‌شناس سرشناس فردریک بارت بود که همراه با چند پژوهشگر دیگر، در سال‌های ۱۹۵۰ میلادی، کتابی را به نام گروه‌های قومی و مرزهایشان انتشار داد که همچنان، از با ارزش‌ترین پژوهش‌ها در میدان قوم‌شناسی می‌باشد.

جالب این جاست که پژوهش‌های اصلی بارت، همگی در میان قوم‌های ایرانی انجام گرفته و نشان می‌دهد که پدیده‌های وابسته به هویت گروهی، چیزی نیست که بتوان ویژه دنیای جدید نامید و شاید همیشه در میان جامعه‌های سنتی نیز جلوه‌گر بوده است؛ ولی چیزی که هست، تنها در سده بیستم بود که هم‌ستیزی‌های قومی و ملی به شکل مهمترین رخداد‌های اجتماعی و بسیار گسترده بروز نمودند.

تاکنون این دانش به یافته‌های با ارزش فراوانی در این راستا رسیده است که از مهمترین آنها این است که گامه پندارهای گذشته، نه تنها عامل‌های بی‌شماری در ساخت هویت گروهی دست دارند، بلکه تأثیر گذاری آنها نیز، بستگی به برداشت اندام‌های سازنده هر گروه به شکل - Subjective است؛ مفهومی که هنوز واژه برابر خود را در زبان فارسی نیافته است. البته نگارنده در پژوهشی بلندمدت که درباره هویت گروهی کولیان انجام داده است، بر این پای فشرده که اگر چه نقش عامل‌های

Subjective در موردهایی بسیار کارساز می‌نمایند، ولی در پایان کار، خود آنها را عامل‌های Objective تعیین می‌کنند. یعنی این که، یک تصمیم Subjective که به پذیرش یک هویت گروهی معین می‌انجامد، در پایان کار که خوب نگریسته شود، خود از سوی عامل‌های گوناگون تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و ... که عامل‌های Objective هستند، تعیین می‌گردند. به همین جهت، اگر کسی به سوی یک هویت در برابر هویت‌های دیگر گرایش پیدا می‌کند، همین گرایش، ساخته دست عامل‌های فراوانی است که گاه ممکن است آنها، در میان عامل‌های اصلی، سازنده هویت نیز نباشند؟

از سوی دیگر، دانش قوم‌شناسی بر این است که هر انسان دارای هویت‌های چندگانه است و جلوه‌گر شدن هر یک از این هویت‌ها، خود بر پایه گرایش‌هایی است که آنها را نیز، داده‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی و یا سیاسی می‌پرورانند. پس جلوه‌گر نشدن آن هویت‌ها، دلیل بر نبودن آنها نیست و هر یک می‌توانند در زمان خود، رو آمده و برای چند گاهی هم چنان جلوه‌گر بمانند. همین سبب می‌شود که هویت، دیگر یک پدیده همیشگی نباشد و در جریان دگرگونی‌های فراوان قرار بگیرد. البته این دگرگونی‌ها، تنها به سبب جابه‌جایی و پنهان و پیدا شدن هویت‌ها نخواهد بود؛ بلکه به جهت جابه‌جایی و دگرگونی‌هایی خواهد بود که در فرهنگ و اقتصاد و اجتماع روی می‌دهد؛ در پیامد آنها هویت نیز همان گونه می‌تواند دچار دگرگونی گردد. در این راستا چه بسیار قوم‌ها که در تاریخ شکل گرفته‌اند و دیگری که با دگرگون گردیده و یا ناپدید شده‌اند.

برای نشان دادن برخی از این دگرگونی‌ها و شکل‌گیری‌های قومی، در این جا به بررسی عامل‌های سازنده هویت کرده‌ای جنوب که بخش اصلی آنها در استان کنونی کرمانشاه زندگی می‌کنند، پرداخته می‌شود؛ به امید آن که در آینده نیز بتوان به گسترش دانش قوم‌شناسی در سراسر کشور دست یافت. نگارنده بر این باور است که با آشنایی بیشتر به این شاخه از دانش برای کشوری مانند ایران، می‌تواند در پیش‌گیری از ناهنجاری‌هایی که در ناآگاهی و کوتاه بینی ریشه دارند، بسیار سودمند باشد. در آن صورت، گوناگونی فرهنگی که دارای و توانایی جامعه‌های متمدن و کهن سال است، نه تنها کمتر به هم ستیزی بدفرجام می‌انجامد، بلکه گنجینه‌ای خواهد شد که آفرینندگی‌های فراوان را سرچشمه گردیده و سرفرازی بیشتر را برای همه گروه‌ها و فرهنگ‌ها، در کنار و پشتیبان هم به بار خواهد آورد.

۱. زبان

یکی از عامل‌ها یا شاخص‌های هویت گروهی در میان بسیاری از مردم جهان، همانا عامل زبان است. این عامل می‌تواند یکی از مرزهایی باشد که در درون آن، یک هویت گروهی ساخته شود. با وجود این، نمونه‌های بسیاری وجود دارند که در آنها، عامل زبان نقش مهمی بازی نمی‌کند. در جامعه‌های غربی، نمونه‌هایی مانند آلمانی زبانان اتریش و سوئیس وجود دارند که خود را آلمانی نمی‌دانند و بارت هم نمونه‌هایی از پشتون زبان‌های افغانستان را مثال می‌آورد که خود را بلوچ می‌دانند.

با وجود این، در سده بیستم میلادی، جامعه‌های سنتی به تقلید از ملی‌گرایی اروپایی تلاش کردند که زبان را شاخص اصلی هویت ملی خود بسازند و در شکل شوینیسم فرهنگی، به مبارزه با دیگر گونه‌های گویشی و زبانی، در میان مردم خود پردازند و در آن راستا از خونریزی نیز باز نمانند. نمونه بارز آن هنوز هم در بسیاری از کشورهای جهان برقرار است.

برای آشنایی روشمند با زبان کردان جنوب، باید نگاهی انداخت به برخی از بخش‌بندی‌های زبان شناختی، یکی از پذیرفته‌ترین بخش‌بندی‌های زبان شناختی از زبان‌های خانواده زبانی هند و اروپایی، این خانواده زبانی را دارای سه گروه اصلی می‌داند: هندی، ایرانی و اروپایی.

کهن‌ترین گونه زبانی به جا مانده در گروه زبان‌های ایرانی، همانا زبان اوستایی است؛ آن گونه که زبان سانسکریت کهن‌ترین گونه در میان گروه زبان‌های هندی شمرده می‌شود. در میان زبان‌های گروه

ایرانی، زبان کردی در کنار فارسی، پشتو، بلوچی، آسی و پامیری یکی از مهم‌ترین زبان‌های گروه زبان‌های ایرانی شمرده می‌شود. از دید شمار گویشوران زبان کردی، گمان می‌رود که این زبان، پس از زبان فارسی دارای بالاترین شمار گویشور در این گروه باشد.

زبان کردی را نیز به گروه‌های چندی بخش کرده‌اند که پذیرفته‌ترین آنها، این زبان را دارای چهار گروه کرمانجی یا شمالی، سورانی یا میانه، گورانی و جنوب می‌دانند. برخی از زبان شناسان اروپایی مانند اسکارمان و مک کنزی، گروه گورانی را از کردی جدا کرده‌اند؛ در حالی که برخی دیگر، آن را در این گروه جا می‌دهند. گویش‌های گروه گورانی مانند جزیره‌های زبانی کوچکی، از شمال تا جنوب، در بیشتر سرزمین‌های کردنشین پراکنده‌اند. مهم‌ترین این گویش‌ها، در شمال دملی یا زازاکی خوانده می‌شود؛ در حالی که در کرمانشاه، گویش‌های هاورامی، کنوله و هم چنین گویش سنتی مردم گوران (به نام گوره جویی یا سه یانه) در همین گروه گورانی جا دارند.

کردی جنوب، از جنوب همین گویش‌هاورامی آغاز می‌شود و در دامنه‌های زاگرس تا خوزستان پیش می‌رود. کردی جنوب دارای دو گونه اصلی است که کم و بیش در خاور و باختر شهر کرمانشاه به سوی جنوب پیش رفته‌اند. همه این گویش‌ها را می‌توان به دو دسته بخش کرد: یک گروه از گونه‌های گویشی که با باختر شهر کرمانشاه، از هاورامان آغاز شده و باختر استان ایلام را در بر می‌گیرد و در آن سوی مرزهای بین المللی، خانقین و مندلی را نیز در کشور عراق زیر پوشش دارد. این گروه از گونه‌های گویشی را، گاه کرماشانی و گاه کلهر یا ایلامی می‌نامند. خود شهر کرمانشاه امروزه سبدهای از بیش‌تر گویش‌های کردی است؛ ولی گزارش‌های تاریخی نشان از آن دارند که تا سده نوزدهم میلادی، گویش شهروندان کرمانشاه، همین گونه کلهری بوده است و شاید به همین دلیل هم، این گروه از گویش‌ها را کرماشانی نیز می‌گویند. البته گزارشی از رابینو از بخش پایانی سده نوزدهم میلادی به جا مانده که از آغاز روند جایگزینی زبانی در میان شهروندان طبقه بالا و خاندان‌های ثروتمند، نشان دارد.

در خاور کرمانشاه، از دشت دینور و چمچمال، گروه گویش‌هایی آغاز می‌شوند که «لکی» خوانده می‌شوند. گستره این گروه گویشی نیز چندین استان را در بر می‌گیرد. این گروه از دینور تا جنوب استان همدان و تا شهر کرد و آن گاه به صورت پراکنده تا هشتگرد و قزوین پیش رفته است. جزیره‌هایی از این گویش در گیلان و مازنداران نیز وجود دارند. به سوی جنوب همچنان در باختر استان لرستان و خاور استان ایلام، تا شمال خوزستان در درون گستره گروه گویش‌های لکی قرار دارند.

از دیدگاه ساختاری، میان هر دو گروه کردی جنوب، همانندگی‌های بسیار را می‌توان یافت که سبب شده‌اند، تا گویندگان هر دو گروه، زبان یکدیگر را به آسانی بفهمند. هر دو گروه کردی جنوب، ادبیات نوشتاری ندارند و تنها در یکی دو دهه گذشته، شعرهایی به گویش کلهری یا لکی به شکل سنتی و یا نو چاپ شده‌اند. دلیل آن هم این است که از گذشته‌ای که ما هنوز نمی‌شناسیم، گویش گورانی، تنها ابزار بیان ادبی در میان بیشتر کردان، از سورانی و گورانی گرفته تا کردان جنوب بوده است.

گویش ادبی گورانی دارای پیشینه کهنی است و با آمیزشی که با گویش‌های کردی جنوبی و به ویژه لکی پیدا کرده، به زبان ادبی میان - قومی کردان تبدیل گردیده است؛ که به آن باز هم در بخش‌های دیگر پرداخته خواهد شد.

۲. زیستگاه

یکی دیگر از عامل‌هایی که از آن به عنوان شاخص هویت کردهای جنوب می‌توان نام برد، ویژگی زیستگاه ایشان است، همان گونه که پیش از این بیان گردید، زیستگاه گویشوران کردی جنوب، چند استان کنونی کشور را در بر می‌گیرد. همین زیستگاه، از دید فرهنگی و تاریخ تمدنی دارای پیشینه‌ای

بسیار درخشان است. بخش باختری این زیستگاه، بخشی از زمین‌های پست «میانرودان» شمرده می‌شود که از پاتاق به این سو، کم و بیش همه سرزمین‌های زاگرس میانه را در بر می‌گیرد.

ویژگی فرهنگی زیستگاه گویشوران کردی جنوب از دیدگاه تاریخ تمدنی، بیش از آن برجسته است که بتوان در این مقاله کوتاه آن را بیان نمود. در این جا بود که یکی از مهم‌ترین آمیزش‌های فرهنگی، میان فرهنگ آریایی از یک سو و از سوی دیگر، تمدن‌های میان‌رودان و تمدن‌های بومی زاگرس انجام پذیرفت. در دوران‌های بسیار دور، این آمیزش میان تمدن‌های میان‌رودان و تمدن‌های زاگرس انجام گرفته است. چنین آمیزشی می‌توانسته به چند گونه بوده باشد.

نخست به شکل جابه جایی جمعیتی که میان سرزمین‌های کوهستانی و سرزمین‌های گرم میان‌رودان، از هزاران سال پیش وجود داشته است. گاه به سبب پدیده‌های طبیعی مانند سیل و یا خشکسالی و

گاه به سبب جنگ‌های بی‌شماری که میان تمدن‌ها و تمدن‌ها در می‌گرفت. نه تنها تمدن‌های جنگجوی زاگرس از هیچ مجالی برای سرازیر شدن به شهرهای آباد میان‌رودان چشم‌پوشی نمی‌کردند، بلکه تنها پناهگاه موجود برای تمدن‌های شکست خورده میان‌رودان، همانا در میان کوه‌ها و دره‌های بی‌شمار زاگرس بوده است.

زیستگاه گویشوران کردی جنوب، در دوران شکوفایی تمدن بزرگ ایلام، بخش مهمی از سرزمین‌های این فرمانروایی را بر داشته است؛ اگر چه در سده بیستم، این نام به اشتباه تنها به سرزمین‌های والیان پشتکوه و شهر حسین آباد داده شد.

نگارنده تا کنون پژوهشی درباره پیوندهای احتمالی میان تمدن ایلام، با سرزمین‌های شمالی و تمدن‌شان ندیده است؛ ولی در سخنرانی خود که در سال ۲۰۰۳ میلادی، در دانشکده ایران شناسی شهر گوتینگن آلمان نمود، گمانه‌ای درباره همانندی‌هایی میان جامه زنان ایلام باستان و جامه سنتی زنان کرد کرمانشاه پیشکش نموده است. البته سرزمین‌های باختری ایران، لبریز است از گنجینه‌های نهفته از تمدن‌های ناشناخته بسیاری که از میان آنها، بخشی نیز تا کنون شناخته شده‌اند. امروزه به آسودگی می‌توان ادعا کرد که تمدن‌های بومی زاگرس بسیار پرشمار بوده‌اند.

در گنج دره هرسین، بازمانده‌های تمدنی یافته شده به ده‌هزار سال پیش باز می‌گردد. گزارش‌های به جا مانده و سنگ نگاره‌های سرپل ذهاب نیز از تمدنی نشان دارند که به لولویی‌های زاگرس نسبت داده شده‌اند. ولی مهم‌ترین یافته‌های باستان شناسی در کارگاه‌هایی که از دلفان لرستان تا دینور پراکنده هستند، در پیوند با تمدنی پیشرفته از دوران برنز هستند که برخی آنها را از آن تمدن کاسی می‌دانند که آفرینندگان آن نیز، از مردمان زاگرس بوده‌اند. کاسی‌ها مردمانی بودند که دوران دوم تمدن بابل را که دوران شکوفایی این تمدن بود، رهبری نمودند و از آن رو، در تاریخ میان‌رودان، نامی بس آشناست. پیکره‌های برنزی یادشده که به نام برنزهای لرستان در جهان نام آور شده‌اند، چه از آن کاسی‌ها بوده باشند و یا هر قوم دیگری، به خوبی نشان می‌دهند که سازندگانشان دارای پیوندی استوار با میان‌رودان بوده‌اند. پرآوازه شدن این پیکره‌ها، نه تنها به جهت تمدنی بوده است که آنها را آفریده است، بلکه همچنین از آن روست که از دیدگاه آفرینش هنری نیز، کم مانند هستند. شگفتی دیگری که با نگاهی ساده به شماری از آنها می‌توان دریافت، این است که از سویی به نمادهای فراوانی از گیل گمش می‌توان برخورد و از سوی دیگر، نماد چرخه بالدار دوران هخامنشی که هنوز، به راستی کشف رمز نشده است و همچنان بر فراز کوه بیستون جلوه‌گر است. با یورش کوچ نشینان آریایی و شکست تمدن‌های پیشرفته میان‌رودان، در همین زیستگاه گویشوران کردی جنوب بود که نخستین امپراتوری ایرانی بر پا گردیده که همانا فرمانروایی ماد بود. مینورسکی بر این باور است که نام رودخانه «کاشو» در لرستان، باز مانده تمدن کاسی می‌باید باشد. اگر چه در این پیوند دیگر کسی گمانه‌ای را پیش نکشیده است، ولی نام‌های چندی از دوران مادها به صورت «ماه» در آغاز دوران اسلامی، به نام چندین شهر در همین

زیستگاه داده شده بود که ماه بصره و ماه کوفه را می‌توان نام برد. تا به امروز نیز، همین نام بر دشت پر بار «ماهیدشت» پایدار به جا مانده است. از سوی دیگر، مینورسکی بر این باور نیز بود که زبان کردی، بازمانده زبان باستانی مادها بوده است؛ اگرچه برخی از زبان شناسان که پس از او آمدند، این گمانه را نپذیرفته‌اند.

برای کوتاه کردن سخن می‌توان به گفته باستان شناس آلمانی، هاینریش هوووف بسنده کرد که می‌گوید: از دیدگاه تاریخ تمدن ایرانی، کوه پراو و دشت بیستون- هرسین، هم سنگ مرودشت و کوه رحمت و حسین کوه در فارس است.

با وجود این، مهم‌ترین دوران تاریخی این سرزمین، دوران ساسانیان بوده است که تیسفون را به پایتختی خود برگزیدند. اگرچه ساسانیان از فارس برخاستند، ولی تمدن‌شان در جایگاه تمدن مادها شکوفا گردید. در بسیاری میدان‌های فرهنگی، دوران ساسانی دارای اهمیت بیشتری از دوران هخامنشیان بوده است. به راستی هم این تمدن ساسانیان بود که در ادامه‌اش تمدن ایرانی به دوران اسلامی کشیده شد. خاندان ساسانی تنها خاندان فرمانروایی ایرانی بود که آگاهانه به زنده ساختن و پرورش تمدن ایرانی پرداخته و به مهم‌ترین انقلاب فرهنگی در تاریخ ایران دست زد. حتی اگر ما از تلاش‌های آگاهانه فرهنگی ایشان آگاهی نمی‌داشتیم، باز هم با یک نگاه کوتاه به کاخ تیسفون، درمی‌یافتیم که چگونه اینان، در این نماد تمدنی خود از هنر معماری ایرانی بهره گرفته‌اند؛ حال آن که تمدن جهانی هخامنشیان، کم و بیش دارای برخی از نمادهای تمدنی یونانی بود.

باید توجه داشت که در هیچ جایی نمی‌توان بیشتر از سرزمین‌های باختری ایران نشان از تمدن ساسانی یافت. اگر چه در این میدان نیز کمتر پژوهشی انجام گرفته است، ولی بی گمان در میدان‌های تاریخ آیینی، موسیقی، زبان و جلوه‌های گوناگون فرهنگ شفاهی این مرز و بوم چه بسیار گفتنی‌ها هستند که همچنان برای آینده به جا مانده‌اند.

افزون بر این، در دوران اسلامی نیز پیوند میان زاگرس و میان‌رودان همچنان پایدار ماند. در دوران بلندمدت فرمان رانی عباسی که به راستی سراسر ایرانی بود، نام یکی از پر آوازه‌ترین فرمان‌رانش، تا به همین دوران بر یکی از شهرهای استان کرمانشاه به جا مانده بود.

۳- آیین

سومین شاخص قومی کردان جنوب را می‌توان از دیدگاه باور دینی ایشان دید. گامه دیگر گویشوران کرمانجی، سورانی و هاورامی که بیشتر اهل سنت و از شاخه شافعی هستند، بیشتر کردان کرمانشاه از پیروان شیعه جعفری هستند. این گونه برمی‌آید که در دوران‌های پیش از فرمان‌رانی صفوی نیز، در این بخش از سرزمین‌های باختری ایران تاریخی، جنبش‌های شیعی و علوی در این جا دارای ریشه‌های ژرف بوده است. به همین جهت، روند تاریخی پس از به سر کار آمدن صفویه، روندی بوده که شاید با دیگر بخش‌های کشور تفاوت داشته است. آیین یارسان که هنوز هم دارای پیروانی در این جاست، گمان می‌رود که یکی از آیین‌های کهن مردم این سرزمین بوده باشد؛ هم چنان که آیین ایزدی را می‌توان آیین کهن گویشوران کرمانجی دانست،

آیین یارسان می‌بایست به برخی از جنبش‌های ایرانی که خود را شیعه و دوست داران علی ابن ابی طالب (ع) می‌دانستند، همانند دانست که شمار آنها در تاریخ ایران کم نبوده است. این آیین مانند آیین ایزدیان عراق و علویان ترکیه، بسیاری از ساختارهای دین‌های ایرانی را نگاه داشته است؛ همان عاملی که از نگاه جامعه شناسی دین، سرشت یک آیین را می‌شناساند. بدبختانه با وجود نوشته‌های فراوانی که تا کنون در این باره انتشار یافته‌اند، پژوهش‌های روشمند که به بررسی علمی آیین‌ها پرداخته باشند، بسیار کمیاب هستند. ولی به خوبی می‌دانیم که آیین یارسان به گونه شگفت‌انگیزی به آیین

ایزدیان کرمانجی زبان نزدیک است. از سوی دیگر، هر دوی این دو آیین، به باورهای علویان ترکیه همانند هستند. بی گمان همه این آیین‌ها در پیوند با جنبش‌های فلسفی و آیینی دوران ساسانیان هستند.

باید توجه داشت که به جهت همانندی‌هایی که میان این سه آیین کردان وجود دارد، گاه آگاهی در پیوند با یکی، می‌تواند به شناخت دیگری نیز یاری رساند. به هر حال می‌توان گمانه‌هایی را در اینجا پیش کشید که اگر پژوهش‌های دیگر در آینده آنها را پشتیبانی کنند، می‌توانند برخی نادانسته‌های کنونی ما را درباره ریشه و اصل مردم این بخش مهم از کشور روشن سازند و میدان‌ها و شاخه‌های علمی چندی را در جامعه شناسی و تاریخ دین‌های ایرانی، در دوران پیش از ظهور دین مبین اسلام، برای پژوهشگران فرهنگی و یا جامعه شناسی جنبش‌های اجتماعی باز نمایند.

از نکته‌های بسیار جالبی که باید مورد توجه پژوهشگران باشد، این است که همه پیروان آیین ایزدی، از گویشوران کرمانجی هستند که امروزه به ویژه در سرزمین شیخان عراق و در نزدیکی آرامگاه شیخ عدی زندگی می‌کنند. ولی بیشتر علویان ترکیه ترک زبانند که بخش بسیار مهمی از جمعیت ترکیه را تشکیل می‌دهند. با وجود این، یک گروه بسیار سنتی از همین علویان، به گویش‌های زازکی و کرمانجی سخن می‌گویند. به دلیل وجود آیین‌های همانند در میان کردان، می‌توان گمان برد که این گونه باورها که ساختار آیین ایرانیان باستان را دارند، نمی‌توانند ریشه در باورهای شمنی داشته باشند؛ بدان گونه که برخی از ملی گرایان ترکی بر آن پای می‌فشارند. افزون بر این، همه این آیین‌ها در سرزمین‌های میان رشته کوه‌های زاگرس و درست در کانون تلاش‌های ساسانیان در بازسازی فرهنگی ایرانیان پراکنده هستند. مارتین برونسن که از پژوهشگران فرهنگ خاور ترکیه است، این گمانه را پیش کشیده که نقش کوچ نشینان در گسترش این آیین‌ها می‌توانسته بسیار مهم بوده باشد. گزارش‌هایی وجود دارند از درویشانی که در آن سرزمین‌ها می‌گشتند و خود را از پیروان یکی از بزرگان یارسان به نام شیخ براهکه حیدری می‌دانستند. افزون بر این، در این جا می‌توان گمانه‌های فراوان دیگری را در میدان قوم شناسی پیش کشید و در آن به موضوعی پرداخت که در آن، از دگرگونی در بخش‌هایی از فرهنگ و پابرجایی بخش‌های دیگری از همان فرهنگ، سخن به میان آورد و در پایان، آنها را نیز با گمانه‌های موجود در دانش قوم شناسی سنجید. در این راستا، می‌توان در این جا به چند گزارش تاریخی و سنت‌های شفاهی درباره ریشه برخی از ایل‌هایی که امروزه به یکی از گویش‌های جنوب سخن می‌گویند پرداخت.

در تاریخ شرف نامه از ایل‌های کلهر و لک به عنوان کردهای ایرانی نام برده شده است؛ ولی در گزارش‌های تاریخی به جا مانده، آمده است که در آغاز دوران فرمانرانی صفویه، ایل‌هایی را به سرزمین‌های زیر فرمان والی لرستان کوچ دادند که به نام «الک» شناخته می‌شدند. این کوچ می‌بایست پس از نوشتن تاریخ شرف نامه انجام گرفته باشد؛ چرا که در این تاریخ مهم، هنگامی که از ایل‌های لک سخن به میان می‌آید، گاه به تنهایی و گاه نیز همراه با نام «زند» به کار می‌رود. کم و بیش این گونه می‌نماید که «لک» و «زند»، بیشتر با هم به کار می‌رفته‌اند. چه بسا هم که در اصل نیز، نام همه این ایل‌ها همان «زند» بوده باشد که با به کار بردن واژه «لک»، که به معنی صد هزار است، شمار خانوارهای آنها مورد نظر بوده باشد. رابینو می‌گوید که ایل‌های لک را شاه عباس صفوی برای پشتیبانی از حسین خان، والی لرستان به سرزمین کنونی شان کوچ داده است. این حسین خان را، به گزارش تاریخ عالم آراء، شاه عباس از میان خاندان اتابکان شاهوردی برگزیده بود. این گزارش تاریخی را می‌توان با گزارش‌هایی از سنت و تاریخ شفاهی چندین ایل دیگر پشتیبانی نمود. مینورسکی آورده است که به گفته سران دو ایل باجلان که تا زمان او در ذهاب و لرستان زندگی می‌کردند، هر دو ایل از موصل به این جا آمده‌اند. مینورسکی گمان می‌برد که ایل باجلان در لرستان، در گذشته گویش کرمانجی خود را با گویش لکی جایگزین کرده باشد. در همین راستا، گزارش اردشیر کشاورز درباره سرزمین پیشین ایل

شیخوند، دارای اهمیت می‌گردد. او که خود برخاسته از این ایل است، می‌گوید که این ایل نیز، در گذشته از سرزمین شیخان به کرمانشاه آمده و یا آورده شده است. به دنبال این گزارش، همین نویسنده می‌گوید که ایل شیخوند، در شیخان به گویش کرمانجی سخن می‌گفته و پیرو آیین ایزدی بوده است. به هر حال، نام شیخوند خود می‌تواند به جهت همین سرزمین شیخان به این ایل داده شده باشد. نشان‌ها و گزارش‌های دیگری وجود دارند که این گمانه را استوارتر کنند که در سده‌های فراوانی، حرکت‌های جمعیتی بسیاری، میان سرزمین‌های شمالی زاگرس به سوی جنوب و یا از جنوب به سوی شمال انجام گرفته است. یکی از مهم‌ترین این گونه حرکت‌های جمعیتی، سرازیر شدن ایل‌های بویراحمدی از بلندی‌های سرزمین شام، به سوی زیستگاه کنونی ایشان بوده است. در این جا نیز می‌توان گمان برد که ایل‌های بویراحمدی در گذشته از گویشوران یکی از گونه‌های کرمانجی بوده‌اند.

گزارش‌های چندی نیز از حرکت‌های جمعیتی از جنوب به سوی شمال تا سرزمین‌های آناتولی برجا مانده‌اند. در میان این گزارش‌ها، می‌توان از کوچ ایل «هماوند» نام برد که امروزه مانند جزیره‌ای در میان گویشوران سورانی در کردستان عراق زندگی می‌کنند. هم چنین گروه‌هایی در نزدیک شهر هاولیر عراق هستند که خود را کرمانشاهی می‌دانند و با وجود این که اهل سنت هستند، تا زمانه‌های کنونی به گویش کرمانشاهی سخن می‌گفتند. سران آنها خود بر این باورند که از دربند کرمانشاه به زیستگاه کنونی خود کوچ کرده‌اند.

درمیان فهرستی که در سال ۱۸۰۹ کسی به نام روسو گردآوری کرده است، ایل‌هایی که در آن زمان در کرمانشاه به نام لک شناخته می‌شده‌اند عبارت بودند از: کلهر، مافی، تانکی، جلیوند، پایروند، کلیایی، صوفی وند، بهرام وند، کرکوکی، تولی (که شاید همان نامی است که امروز به اشتباه به دنبال طویله عراق خوانده می‌شود)، زویروند، کاکاوند، نامیوند، هماوند، بهتویی (که بسیاری از ایشان تا کنون به نزدیک قزوین کوچ کرده‌اند)، هرسینی (که امروزه ایلی با این نام وجود ندارد)، زوله و شیخوند. (نوشتار این نام‌ها نمی‌تواند دقیق باشد.)

بیشتر ایل‌هایی که در این جا از آنها یاد شده است، امروزه نیز به همان نام لک شناخته می‌شوند؛ به جز دو ایل کلهر و کلیایی. آمدن نام این دو ایل در میان ایل‌های لک این گمان را برمی‌انگیزد که شاید آنها نیز از همان سرزمین‌های شمالی‌تر به زیستگاه کنونی خود آمده باشند. در آن صورت، نزدیکی گویش‌های گروه کلهری با گروه گویش‌های لکی نیز، کم و بیش روشن خواهد شد. برخی بر این باورند که گویش‌های کردی جنوبی و به ویژه گروه لکی، بیشتر از آن که به گروه گویش‌های سورانی، در همسایگی شمالی خود نزدیک باشند، به گویش‌های کرمانجی همانند هستند. البته بسیاری جلوه‌های فرهنگی، آئینی و حتی انسان شناختی و فیزیونومیک، کردان کرمانشاه را از گویشوران هاورامی و سورانی جدا می‌کند. ولی نزدیکی گویشی میان کردی جنوب و کرمانجی، خود میدانی از میدان‌های فراوانی است که افزون بر برخی از گمانه‌های نگارنده که در این کوتاه از آنها یاد شده، همگی نیاز به پژوهش‌های روشمند و بلند مدت دارند، چنین پژوهش‌هایی می‌توانند به نتیجه‌های بسیار درخشان درباره فرهنگ و پیشینه تاریخی این بخش مهم از کشور ایران برسند. افزون بر شناسایی تاریخ و فرهنگ بومی این بخش از کشور، این گونه پژوهش‌ها می‌توانند در برخی از میدان‌های دیگر، حتی روشنی بخش بسیاری ناشناخته‌های کل فرهنگ ایرانی باشند.

باید توجه داشت که پس از دوران ساسانی، دیگر این سرزمین‌ها هیچ گاه در کانون سیاسی ایرانی قرار نداشته و بیشتر از هزار سال از جریان‌های فرهنگی رسمی به دور بوده است. از سوی دیگر، با یورش ایل‌های کوچ‌نشین بیگانه به ایران، روش تولید دامداری و زندگی کوچ‌نشینی با شتاب در همه کشور گسترش یافت. بسیاری از کشاورزان و حتی شهرنشینان به جهت ناامنی‌های ایجاد شده از سوی یورش‌های پیاپی، دست از زندگی روستایی و شهری کشیدند و کوچ‌نشینی را تنها راه امن زندگی یافتند،

امروزه پذیرفته شده است که ایل بزرگ بختیاری، همگی از روستاییانی بودند که از ترس یورش بیگانگان به کوه‌ها پناه بردند و زندگی دامداری را برگزیدند. نتیجه این شد که در همه سرزمین‌های زاگرس، زندگی کوچ‌نشینی و تولید دام داری مهم‌ترین شکل تولید گردد و کشاورزی کهن ایرانی، بسیار کم بها شود. همین دور بودن از جریان‌های سیاسی فرهنگی و چیره شدن زندگی کوچ‌نشینی، خود از جمله عامل‌هایی بودند که سبب شدند که این بخش از ایران، بتواند عنصرهای کهن فرهنگی دوران ساسانی را همچنان پایدار نگاه دارد. به ویژه باید یک بار دیگر یاد آور شد که استان کنونی کرمانشاه و بخش‌هایی از سرزمین‌های خاوری عراق، درست در جایی هستند که در آن، درخشان‌ترین تلاش‌های فرهنگی در دوران ساسانیان تجربه گردیده است. در کانون این سرزمین، هنوز هم بخشی از کاخ تیسفون در آن سوی مرزهای بین الملل، در کشور عراق وجود دارد که بدبختانه حتی کم‌تر جوان کرمانشاهی را می‌توان یافت که بداند، که در فاصله کوتاهی از شهر و روستایش، جایی وجود دارد که از دیدگاه تاریخ فرهنگی ایران، اگر از تخت جمشید مهم‌تر نباشد، کمتر هم نیست.

اکنون برای این که سخن پیشین درباره گویش‌های کردی جنوب پی‌گیری و آن گاه به پایان رسانده شود، این پرسش پیش می‌آید که این گویش کنونی چگونه به وجود آمده است.

برخی از زبان‌شناسان مانند مک کنزی بر آنند که گویش‌های کردی جنوب، از گویش گورانی تأثیر پذیرفته‌اند. برای نمونه، او پسوند «که» یا «گه» را که در گویش کلهری و حتی جافی به کار می‌رود، از بازمانده‌های گویش گورانی می‌داند که البته می‌دانیم در بیشتر گونه‌های گویشی لکی وارد نشده است. از سوی دیگر، اثر با ارزشی در دست داریم که همانا دیوان ملا پریشان دینوری است. بدبختانه درباره این دیوان مهم هم کاری انجام نشده است و ما هنوز هم، از تاریخ آن آگاهی نداریم. البته برخی بر آنند که در شعرهای ملا پریشان، نشان از اندیشه‌های جنبش حروفی را به روشنی می‌توان یافت. اکنون اگر روشن شود که نویسنده این شعرها، یک نفر حروفی بوده است پس می‌بایست در زمانی نزدیک به دوران فرمانرانی مغول نوشته شده باشد. از گزارش‌های تاریخی بر می‌آید که یک حروفی فدایی که در شهر هرات به بهانه دادن نامه‌ای به شاهرخ مغول، کاردی را در شکم او فرو برد، مردی لر به نام احمد بود. گزارش شده است که در همان جا احمد لر را کشتند؛ ولی از جیب او کلیدی بیرون آوردند که از آن خانه‌ای بود که کانون پیشه‌وران و به ویژه کلاه دوزان شهر هرات بود. این گزارش نشانگر آن است که در زمان مغول، در لرستان تاریخی، جنبش حروفی دارای پیروانی بوده است. اکنون در صورت پذیرفتن این که دیوان ملا پریشان به دوران فرمانرانی مغول برمی‌گردد، می‌توان گمان برد که زبان این شعرها نیز، می‌بایست زبان مردم این بخش از کشور، در دوران‌های پیش از آمدن ایل‌های لک و کلهر بوده باشد. زبان این شعرها، همانا زبانی است که تا به امروز هم چنان زبان ادبی این سرزمین باقی مانده و به نام گورانی شناخته می‌شود. پس می‌توان گمان برد که با آمدن ایل‌های لک، ایشان با مردم بومی این جا آمیخته و گویش‌های کنونی کردی جنوبی نیز، از آمیزش زبان گورانی بومیان و کرمانجی نورسیدگان به وجود آمده است.

باید در این جا گوشزد نمود که در این کوتاه، گمانه‌های چندی پیش کشیده می‌شوند که برای پذیرش آنها در آینده نیز باید به پژوهش‌های روشمند بسیار پرداخته شود و در پایه کنونی، تنها در شکل گمانه‌های علمی پذیرفتنی هستند. با وجود این، همین‌ها نیز در بر گیرنده نکته‌های بسیار مهمی، در راستای شناخت هویت گویشوران کردی جنوب می‌باشند.

جلوه‌های ویژه فرهنگ مادی و غیرمادی

باید توجه داشت که بیشتر فرهنگ مادی جامعه‌ها را داده‌های طبیعی تعیین می‌کنند. در نتیجه ممکن است مردمی دارای فرهنگ غیر مادی کم و بیش همانندی باشند؛ در حالی که اگر زیستگاه طبیعی ایشان ناهمگون باشد، بخش بزرگی از فرهنگ مادی ایشان نیز ناهمگون خواهد بود. در همین راستا،

می‌بینیم که همه مردم رشته کوه‌های زاگرس، دارای معماری، فناوری، روش و ابزار تولید همانندی هستند که به یاری آنها، زندگی در آب و هوای کوهستانی میسر می‌گردد. به همین جهت در میدان فرهنگ مادی کردهای جنوب، تنها تفاوت‌های کمی را با سنجش با فرهنگ مادی همسایگان ایشان می‌یابیم، تنها جلوه فرهنگ مادی که می‌توان گفت بخشی از آن ویژه کردن جنوب است، همانا پوشش سنتی ایشان می‌باشد. اگر گفته شد تنها بخش، برای این است که داشتن پوشش سرتا پا و سنگین، ویژه آب و هوایی است که تفاوت درجه گرما و سرما بالا است. به همین جهت، همه کردها و لرها سر خود را با سریند و کلاه می‌پوشاندند و چندین لایه جامه بر تن می‌کردند. از سوی دیگر، بستن سر برای مردان، همراه و یا بدون کلاه، یکی از ویژگی‌های پوشش همه مردان باختر آسیا است. با وجود این، کردن جنوب دارای ساختار پوششی ویژه خود هستند، که آنان را از همسایگان متمایز می‌کرده است.

از ویژگی‌های پوشش آنها، هم چنین رنگ‌هایی هستند که در آن به کار گرفته می‌شدند. درباره این ساختار و رنگ‌های آن، به پژوهش‌های ژرفا گرایانه در بلند مدت نیاز است که نگارنده یکی از آنها را چندی است که آغاز نموده است. ولی چیزی که از همه بیشتر جلب توجه می‌کند، این است که زنان کرد جنوب، شاید تنها گروه قومی بزرگ باشند که سریندهای بزرگ بر سر می‌بندند. این فرهنگ بی‌گمان دارای سنت بسیار کهنی است که این مردم، آن را تا کنون نگاه داشته و چه بسا در زیباسازی و پرورش آن نیز کوشیده باشند. از دیدگاه زیباشناختی، به راستی که این پوشش کم مانند است.

همان گونه که پیش از این یاد آوری شد، سریند، دستار، عمامه و دیگر گونه‌های بستن سر از زمان‌های کم و بیش دور، ویژه مردان شرقی بوده است و از دیر باز، اروپاییان ایشان را با این نماد می‌شناسند. می‌توان گفت که در سرزمین‌های شمالی هند، این هنر و فرهنگ را به بالاترین درجه زیبایی و کارآیی خود رسانده‌اند. با وجود این، این گونه می‌نماید که تنها زنان کرد جنوب و شاید برخی دیگر از گروه‌های کرد هستند که تا امروز از سریند، به عنوان بخشی از پوشش خود استفاده می‌نمایند. با وجود این، نگارنده به کشفی از این گونه پوشش در گذشته‌های دور دست یافته‌است. البته باید به یاد داشت که ایرانیان، از زمان‌های باستان به پرورش فرهنگ پوشش پرداخته‌اند. این را می‌توان در همین نقش‌های طاقستان نیز به خوبی دریافت. در آنجا می‌توان به جامه‌های شکوهمندی که بر تن ایزدان است، نگریست و به ستایش آن پرداخت، جامه‌ای که بر تن ایزد بانوی آب‌های روان، آناهید پوشیده، چه بسا که از روی الگوی جامه بزرگان ساسانی گرفته شده باشد.

همه آنچه از پوشش ایرانیان باستان بر جای مانده‌اند، نشان از پیشرفت این فرهنگ در میان ایشان دارند؛ به ویژه اگر به یاد بیاوریم که فرهنگ پوشش تمدن‌های هم پایه در آن زمان، یعنی در میان یونانیان و رومیان، به هیچ وجه با فرهنگ پوشش ایرانیان هم سنگ نیست. ولی این نقشی از یک زن عامی، از زمان ایلام باستان بود، که نگارنده را به شگفتی واداشت و باور او را در کهن سال بودن پوشش کردن جنوب استوارتر نمود. در نقش به جا مانده از زمان ایلام باستان، زنی را می‌توان دید که در حال نخ ریسی است و آن هم با ابزاری که هنوز هم به کار گرفته می‌شود. شکل به دست گرفتن این ابزار ریسندهی در دست زن ایلامی نشان می‌دهد که این هنر، حتی پس از چند هزار سال، به همان شکل باقی مانده است. این زن دارای سریندی بر سر است که حتی طرح راه راه آن نیز، همان است که در این زمان برای سریند زنان به کار می‌رود. زن ایلامی، همچنین بر دوش خود شلی دارد که آن نیز به همان چیزی که در این سرزمین ماشته «Mashta» خوانده می‌شود، همانند است. باید باز هم یادآور شد که سرزمین‌های گویشوران کله‌ر و لکی هم در جایی قرار دارند که گستره فرمانرانی ایلامیان بوده است. با وجود این، آنچه در این پایه آمد، می‌تواند تنها به صورت یک پیشنهاد پژوهشی باشد. ولی اگر هم روزی ثابت شود که جامه زن ایلام باستان، همان جامه زنان

کرد است، باز هم دانش قوم شناسی می‌گوید که این بدان معنی نخواهد بود که این مردم، همان بازماندگان ایلامیان باستان هستند؛ و اگر چنین چیزی می‌بود، باز هم هیچ گاه بدین سادگی که ما ممکن است دوست داشته باشیم، نمی‌تواند باشد و پیچیدگی‌های زیادی برای اثبات آن وجود خواهد داشت که در این مجال نمی‌توان به آنها پرداخت.

باید توجه داشت که در گذشته، جامه و پوشش نقش بسیار مهمی در جامعه داشته و به راستی که بخش مهمی از هویت گروهی مردم بوده است. افزون بر کاربری برای جلوگیری از گرما و سرما، از همان آغاز آفرینش آن، می‌بایست دارای نقش مهمی از دیدگاه زیباشناختی نیز بوده باشد؛ چه همان گونه که همه آگاهند، اکنون نیز پوشش و جامه می‌تواند جلوه بیرونی انسان را دگرگون نماید. از سوی دیگر، در جامعه‌های سنتی، جامه به عنوان کارت هویت هر انسان بوده است؛ چنان که تا همین گذشته‌های نزدیک، به سادگی ایل، تیره، تبار و یا شهر و روستای یک کرد را می‌شد از شکل، رنگ و ساختار جامه‌اش باز شناخت. هم چنین در درون یک گروه هم سن و طبقه اجتماعی و یا مناسبت پوشیدن را نیز می‌شد از شکل پوشیدن سریند و یا ماشته‌ای که بر دوش داشتند، گمان زد. تا امروز نیز زنانی که به آیین سوگواری می‌روند، ماشته‌های خود را به گونه‌ای می‌پوشند که با هنگامی که در آیین شادی شرکت می‌کنند، یکسان نیست. به همین گونه، برخی سریندهای خود را با مناسبتی که باشد، به شکل‌های گوناگون می‌بندند. اگرچه بخش بزرگی از فرهنگ پوشش این سرزمین، در چند دهه گذشته از میان رفته است، حتی گونه‌های هنر بستن سریند، هنوز هم مستند نگردیده است. گردآوری این گونه جلوه‌های فرهنگ سنتی، به جز این که بخشی از میراث فرهنگی و فرهنگ شفاهی یک مردم است، به همان گونه که پیش از این، در پیوند با جامه زن ایلامی نیز بیان گردید، گرد آوری و مستندسازی آنها، می‌تواند به عنوان یک ماده علمی برای شناخت گذشته‌های تاریخی نیز به کار برده شود.

موسیقی

یکی دیگر از جلوه‌های فرهنگی کردان جنوب، که ویژه خود ایشان است، همانا موسیقی بسیار شکوهمند این مردم می‌باشد. بدبختانه تا به امروز ارزش بالای موسیقی آنها شناسانده نشده است. شاید بتوان گفت که این جلوه فرهنگی، سرفرازانه‌ترین بخش فرهنگ غیر مادی این سرزمین است که ارزش هنری و فرهنگی آن، مانند بسیاری دیگر از آفرینش‌های تمدنی‌اش، هم چنان ناشناس مانده است. اگرچه تا کنون هیچ پژوهش روشمندی درباره موسیقی کردان جنوب انجام نپذیرفته است، ولی هر کسی می‌تواند از ساختار آن دریابد که این موسیقی، ریشه چندین هزار ساله دارد. یکی از سازهای اصلی این موسیقی تنبور است که برخی آن را تنبور تیسفونی نیز می‌نامند که به راستی نامی است که به خوبی، پیوند ناگسستنی این فرهنگ پر بار را با تمدن ساسانیان و انقلاب فرهنگیشان نشان می‌دهد: اگر چه تنبور بسیار کهن‌تر از دوران ساسانی است و نمونه آن را می‌توان در ۳۳۰۰ سال پیش در میان همان ایلامیان باستان دید.

نگارنده در جای دیگری، به یک گونه شناسی کوتاه از این موسیقی در میدان مردم شناسی پرداخته است که نیاز به باز گفتن آن در این جا نیست. چیزی که می‌توان به نوشته‌های گذشته در این جا افزود، این است که موسیقی عرفانی کرمانشاه، موسیقی مقامی است که در میان فرهنگ‌های دور و نزدیک هم وجود دارد. با وجود این، موسیقی مقامی کردان جنوب، دارای ویژگی‌های خود است که می‌توان آنها را برای نمونه، در کارهایی که تا کنون انتشار یافته‌اند، کم و بیش باز شناخت که از خود، عطری هزاران ساله را هنوز که هنوز است تراوش می‌کنند. با همه این‌ها، این موسیقی آیینی این مردم است که در همه خاورمیانه بی‌مانند است. این گونه موسیقی که به شکل‌های گوناگون «هوره» اجرا می‌گردد، شاید عنصرهایی را در خود داشته باشد که شنونده را به یاد موسیقی مردم کوهستان هام آلب و یا نیایش بوداییان تبت بیندازد. با وجود این، موسیقی «هوره»، نه‌این است و نه آن. این گونه

از موسیقی را، حتی نمی‌توان در میان هیچ یک از کردها نیز یافت که به راستی ویژه فرهنگی همین گروه است. یکی از شکل‌های موسیقی آیینی که به شکل هووره اجرا می‌گردد، به نام «موور» خوانده می‌شود و می‌تواند همان واژه هند و اروپایی باشد که در زبان انگلیسی Mourn گفته می‌شود و به همین جهت، شاید کهن سال بودن واژه‌اش، به زمان مهاجرت آریاییان بر گردد؛ و خود این موسیقی اگر خود کهن‌تر از آن نباشد، بی‌گمان تازه‌تر نمی‌تواند باشد. این موسیقی به ویژه هنگامی که به صورت زنانه و گروهی اجرا می‌شود، به راستی که بهترین بیانگر آگاهانه تراژدی مرگ است.

این گونه بر می‌آید که ریشه همه شکل‌های هووره، در یک موسیقی آیینی و عرفانی خوابیده باشد. بیشتر شکل‌های موسیقی آیینی که در گذشته اجرا می‌شدند، همین شکل از ملودی‌های یکنواخت را داشته‌اند که خود اجازه می‌داده، تا شنونده در خود فرو رفته و به شکلی از ذکر یا

چیزی که در زبان‌های اروپایی به آن Meditation می‌گویند، بپردازد. یعنی به راستی که اثرش، در این تک آوایی یا Monotone بودن آن است که گویی، پوست روان را می‌شکافد و به درون وارد می‌شود. این نکته را در موسیقی کلیسای نیز به خوبی می‌توان یافت که خود، به گفته برخی، در موسیقی خاورزمین و به ویژه ایران و هند ریشه دارد. ولی کم تر می‌توان یک موسیقی آیینی را یافت که در آن، تحریرهایی وجود داشته باشد، همانند آنچه همه «هووره» را در بر گرفته است. شاید زمانی پژوهشگری بتواند پیوندهایی میان موسیقی آیینی کلیسای ارتودکس، با موسیقی آیینی ایرانیان و یا کردان بیابد؛ چرا که موسیقی باستان ایران در موسیقی سرزمین‌هایی که امروزه مذهب ارتدکس دارند، اثر گذاشته و تا به امروز، حتی می‌توان اثرگذاری موسیقی دستگهی ایرانی را در سرزمین‌های خاور اروپا یافت؛ که گاه حتی با همان نام‌های ایرانی اجرا می‌گردند. یکی از دلایل بهره نبردن از شکل‌های گوناگون تحریر که در موسیقی سنتی ایران، گاه واژه «چهچه» را برایش به کار می‌برند، این است که در موسیقی گروهی، هماهنگ سازی آن کاری بس دشوار است.

ریشه این گونه تکان‌های صدایی را، شاید بتوان در آغاز در بازسازی چهچه پرندگان از سوی انسان‌ها یافت. همچنین شاید ریشه‌اش در بازسازی پژواک صدا، در میان دره‌ها باشد که آن نیز شاید، از تجربه انسان‌ها، درباره تأثیر پژواک صدا بر خود دریافته‌اند. از هر جا که آغاز شده باشد، در زمانی است که این تکان‌های صدایی به شکلی از آذین کردن آواز در آمده است. اگرچه در موسیقی فلامینگو یا «یودلن‌های» (Jodeln) سرزمین‌های آلپ نیز، نواهایی از این گونه را می‌توان یافت؛ ولی گوناگونی آن را نه در موسیقی اروپایی، بلکه در موسیقی ایرانی و هند به خوبی می‌توان دید. با وجود این، گویا همه آنها، در آوازه‌های تک صدایی اجرا می‌شوند. ولی از آنجا که موسیقی «هووره»، همه و همه، همراه با شکل‌های ویژه تحریر اجرا می‌شود، آن گاه شگفت انگیز می‌نماید، هنگامی که به اجرای گروهی «موور» برمی‌خوریم که در آن، با خبرگی تحریرها با هم هماهنگ می‌شوند.

همان گونه که می‌دانید، امروزه بیشتر شکل‌های هووره بدون همراهی ساز اجرا می‌شوند که این تصور را به وجود می‌آورند که شاید به صورت یک موسیقی آیینی، همیشه به همین گونه خوانده می‌شدند. ولی نگارنده موردهایی را می‌شناسد که این پندار را رد می‌کنند. این‌ها موردهای کلام خوانی هستند که در آنها، از موسیقی هووره به همراهی تنبور بهره گرفته شده است.

نتیجه گیری

در آن چه در این نوشتار تا این جا گذشت، تلاش گردید تا به چهار عامل سازنده هویت گروه کردهای جنوب پرداخته شود. همه این عامل‌ها همانا Objective هستند و خود مردم به گونه‌ای آگاهانه در ایجاد آن نقشی نداشته‌اند. این خود مردم هستند که در میان داده‌های ساخته شده از عامل‌های Objective به دنیا آمده و در روند Socialization به گونه‌های چندی از آنها تأثر می‌پذیرند. از دیدگاه گمانه‌های دانش

Ethnicity می‌توان گفت که عامل‌های Objective زمانی به عنوان هویت پذیرفته می‌شوند که بیشتر مردم به صورت Subjective نیز آنها را پذیرفته باشند. روند جا گرفتن در میدان Subjectivity، ممکن است در پیامد قرار گرفتن در شرایط با داده‌های سیاسی، اقتصادی، تاریخی و... صورت پذیرد. پس هنگامی که زمان می‌رسد هر یک از عامل‌های چهارگانه بالا، می‌تواند ضربه پایانی را برای پذیرش یک هویت بزند و به چیزی تبدیل گردد که به آن Ethnic Marker گفته می‌شود. باید توجه داشت که عامل‌های Objective تا در میدان Subjectivity قرار نگیرند، نمی‌توانند نقشی در ایجاد هویت گروهی و قومی بازی کنند. چه بسا عامل‌های دیگری که در میان عامل‌های چهارگانه یاد شده بالا قرار نداشته باشند، ولی در روند ساخته شدن هویت‌های دیگری عمل نمایند و نقش بازی کنند. برای نمونه، هویت گروهی به نام «لک»، به صورت کنونی خود، در دو سه دهه گذشته به وجود آمده است. این هویت، نه به گونه بالا و به عنوان یکی از گروه‌های اصلی کرد جنوب، بلکه هویتی در کنار یا در برابر هویت‌هایی به نام «لر» و «کرد» شکل گرفته است. عامل اصلی به وجود آمدن این شکل از هویت، بیشتر از هر چیز، اقتصادی و اجتماعی بود که زاینده حرکت‌های جمعیتی پرشمار و به وجود آمدن شهرک‌های فقیرنشینی که بیشتر آنها گویشوران یکی از گونه‌های لکی بودند. این گونه می‌نماید که کوچ نشین‌های گویشور لکی، در میان آخرین گروه‌هایی بودند که در این زمان، در سرزمین‌های باختری ایران، به صورت توده‌های زندگی دامداری و کشاورزی خود را کنار گذاشتند و به سوی شهرها سرازیر شدند.

کوچ نشینان دارای آن گونه از ارزش‌های اجتماعی و توانایی‌ها هستند که به شکل مثبت آن را «جنگجویی و دلیری» و به گونه منفی «خشونت و بی‌رحمی» می‌نامند. این از ویژگی‌های زندگی کوچ نشینی است که برای نخستین بار، از سوی دانشمند نامدار، ابن خلدون تونس‌ی، به بررسی گرفته شد؛ تا همین بررسی، او را بنیاد گذار دانش جامعه‌شناسی نماید. او ارزش‌های اجتماعی عربی کوچ نشین را دلیل اصلی پیروزی‌شان بر لشکر ساسانی و بیزانس می‌داند. در دوران‌های دیگر نیز این کوچ نشینان بودند که توانستند برای دورانی بیش از هزار سال به بنیادگذاری خاندان‌های حکومتی در گستره‌ای پهناور از چین تا اروپا و مراکش نایل گردند.

یک جانشین شدن کوچ نشینان گویشور لکی، در کنار شهرهای بزرگ نمی‌توانست ایشان را به ناگهان به شهروند دگرگون ساخته و همه ارزش‌های اجتماعی عشایری ایشان را به هم بزند. از این رو آنها هنوز هم رفتارها و هم‌سبزی‌های درون و برون گروهی خود را، با روش گذشته خود پی گیری می‌کردند. به همین جهت، درگیری‌های گروهی خشونت باری سبب گردیدند تا به گفته شهر نشینان دیگر، آنها گاه با به کارگیری جنگ افزارهای سنگین و درگیر شدن گروه‌های بزرگ، که از وفاداری‌های ایلی سرچشمه می‌گرفت، به پایان بدفرجامی رسانده شوند. به همین جهت عاملی که در میدان Subjectivity در میان شهروندان قدیمی تر قرار گرفت، عامل‌های Objective چهار گانه بالا نبودند؛ بلکه عامل‌های اقتصادی و اجتماعی بودند که در شهرهای کردنشین به نام «لک» در برابر «کرد» و در شهرهای دیگر در برابر «لر» و «فارس» قرار گرفته بود. این گونه هویت که در چند دهه گذشته به وجود آمد، اگرچه در حال رنگ باختن است؛ ولی حتی در شهرهایی مانند صحنه و هرسین نیز به صورت «کرد» و «لک» هنوز پابرجا می‌باشد؛ یعنی در این دو شهر نیز که گویش‌هایی با عنصرهای لکی دارند، عامل گویش و عامل‌های دیگر، سازنده عامل یکسان سازی نبوده‌اند.

برای دریافت بهتر روند ایجاد هویت گروهی، نیاز به این یادآوری است که هر انسان دارای هویت‌های فراوانی می‌باشد. بیشتر هویت‌ها در برابر یا کنار دیگر هویت‌ها رو می‌کنند که در میان آنها، تنها یکی هویت قومی است. همین هویت قومی نیز در روند دگرگونی‌هایی که جامعه تجربه می‌کند، دچار دگرگونی‌های فراوانی می‌تواند بشود. با وجود این، عامل‌های پایه‌ای از گونه‌های چهارگانه‌ای که درباره

کردهای جنوب برشمرده شدند، می‌توانند سده‌های چندی یک هویت را پایدار نگاه دارند. در برابر آن، برخی هویت‌ها می‌توانند بسیار کوتاه مدت باشند. چه بسا هویت‌هایی که در پیوند با زندگی در یک شهر یا روستا ایجاد شده‌اند و با مهاجرتی در زمان یک نسل و یا حتی پس از چند سال، جای خود را به هویت‌های تازه‌ای بدهند.

منابع و مآخذ

- بدلیسی، امیر شرف خان (۱۳۶۴). شرفنامه، تاریخ مفصل کردستان، ویراستار محمد عباسی، چاپ دوم، تهران: اساطیر.
- بهتویی، حیدر (۱۳۷). کرد و پراکندگی او در گستره ایران زمین، تهران.
- خواند میر، غیاث الدین ابن همام الدین الحسینی (۱۳۳۳). تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، تهران.
- کالابر، پیتر (۱۳۷۶). مفرغهای قابل تاریخ گذاری کردستان و کرمانشاه، برگردان محمد عاطفی، تهران. تاریخ عالم آرای عباسی، ص، ۳۶۹.
- همزه ای، فریبرز (۱۳۸۳). «ایستایی و هم ستیزی کهن»، در: بررسی موانع فرهنگی توسعه با نگاه ویژه به استان ایلام (مجموعه مقالات)، تهران، صص ۵۳۴-۴۶۵.
- (۱۳۸۳)، «کاربرد فرهنگ مردمی در پژوهش‌های علمی با نگاهی به باختر ایران»، در: فرهنگ کرمانشاه، شماره‌ی - هشتم و نهم، تابستان و پاییز ۱۳۸۳، صص. ۱۱-۲۴.
- (۱۳۸۴). خاستگاه خیزش: سرآغازی بر جامعه شناسی توسعه و جنبش‌های اجتماعی ایران، کرمانشاه.
- (زیر چاپ). «جایگاه فرهنگی کردان جنوب در میان تمدن‌های آسیای باختری»، در: سیروان (ویژه نامه کرمانشاه).

منابع به زبان‌های اروپایی

- Barth, Fredrik, Ethnic Groups and Boundaries: the Social Organization of Culture Difference, Oslo/London, 1969.
- Browne, Edward, A Literary History of Persia: the Tartar Dominion (1265-1502), Cambridge: University Press, 1924, 1978.
- Elwert, Georg, Nationalismus und Nativismus-über WirGruppen-prozesse, Berlin, 1989.
- Hamzehee, M. Reza Fariborz, Aleviler, Yaresanlar ve Yezidiler hakkında karsilastirici bir din-bilimi arastirmasi: Dini inançlar, sistem ve kurumlar, Manuscript.
- Hamzehree, M. Reza Fariborz, The Yaresan: a Sociological, Historical and ReligioHistorical Study of a Kurdish Community, Berlin, 1990.
- Hamzehyee, M. Reza Fariborz, Zigeunerleben im Orient: eine vergleichende interdisziplinäre Untersuchung über die Geschichte, Identitätsstruktur und ökonomische Tätigkeit orientalischer Zigeuner, Frankfurt am Main, Berlin, Bern, Bruxelles, New York, Oxford, Wien, 2002.

- Ibn Khaldun, *The Muqaddimah: an Introduction to History*. Eng. Trans. by Franz Rosenthal, New York, 1958.
- Kehl-Bodrogi, Krisztina, *On the Significance of musahiplik Among the Alevis of Turkey. The Case of the Tahtaci*, in: K. Kehl-Bodrogi, B. Kellner-Heinkele & A. Otter-Beaujean, *Syncretistic Religious Communities in the Near East*, Leiden/New York/Köln, 1997, pp. 119-138
- Minorsky, Vladimir, Art. «Lakkin: Encyclopedia of Islam, New Edition
- Minorsky, Vladimir, *Les Tsiganes Luli et les Lurs Persans*, in: *Journal Asiatique*, vol. ccxlii, Paris, 1931
- Rabino, H. L., *Kermanschah*, in: *Revue du Monde Musulman*, Vol. Xxxviii, Mars 1920, pp. 1- 40.
- Smith, Ph., *Proceedings of the 4th Annual Symposium on Archeological Researches in Iran*, Tehran, 1975 (Tehran 19).